



## اشاره

خوش خلقی و گشاده‌رویی از ویژگی‌های هر مسلمان است. این ویژگی بارز در تعاملات و معاشرتهای متقابل اجتماعی و در شوخی طبیعی آشکار می‌شود و سبب صمیمانه‌تر شدن روابط اجتماعی می‌گردد، و کینه را از دل می‌زداید. آن‌گونه که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «حُسْنُ الْبُشْرِ يَذْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ»؛ گشاده‌رویی کینه را از دل می‌برد<sup>۱</sup>. به همین منظور در اسلام توجه زیادی بدان شده است. با تورقی کوتاه در احادیث و سیره اهل بیت اطهار علیهم‌السلام قطره‌ای از بیکران کردار

پسندیده آنان را به خوانندگان تقدیم می‌کنیم.

## بررسی روایات مزاح

با کاوشی گذرا در احادیث امامان معصوم علیهم‌السلام فهمیده می‌شود که در روایات شیعی، دو گونه برخورد با مقوله مزاح شده و از دو زاویه بدان نگرسته شده است؛ یک دسته روایاتی است که به مدح و ستایش مزاح می‌پردازد و دسته دیگر آن را نکوهش کرده است. با نگاهی دقیق‌تر مشخص

۱. محمد بن یعقوب بن اسحاق الكليني، الاصول من الكافي، تهران، دارالكتاب الاسلامية، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۴.

شاد نمودن دل مؤمن و پاک کردن غبار غم از چهره او را - اگر چه به اندازه یک شوخی ساده - سجه‌ای اخلاقی می‌دانستند.

نوشته‌اند روزی «یونس شیبانی» از راه دوری جهت ملاقات با پیشوا و استاد خویش امام صادق علیه السلام نزد ایشان آمد و با امام دیدار و گفتگو نمود. اندکی گذشت و امام برای اینکه بدانند شهر او چه حال و هوایی دارد و مؤمنان با دیگران چگونه‌اند، پرسید: «ای یونس شیبانی! شوخی شما با دیگران به چه اندازه است؟» یونس پاسخ داد: «سرورم، شوخی ما اندک است». امام فرمود: «نه! این گونه نباشید، بلکه در حد متوسط شوخی نمایید؛ زیرا شوخی پسندیده نشانه خوش خلقی است، تو با شوخی با برادر مؤمن او را شادمان می‌نمایی. بدان که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با دیگران شوخی می‌نمود و هدف او از این کار شادمان ساختن

می‌شود که دسته سومی از احادیث هم وجود دارد که مؤمنان را از مزاح بسیار باز می‌دارد و مزاح فراوان را مورد نکوهش قرار داده و آن را بر نمی‌تابد.

### مزاح ستوده

#### ۱. ضرورت مزاح پسندیده

اسلام، دین عاطفه، صلح و امید است و همواره مسلمانان را دعوت به صمیمیت و دوستی می‌نماید. تا آنجا که امام علی علیه السلام در ضرورت گشاده‌رویی می‌فرماید: «بُشِّرُ الْمُؤْمِنَ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ؛ شادی و گشادگی مؤمن در چهره او [آشکار] و غمش در دل او [مخفی] است». <sup>۱</sup> بدین معنا که فرد مؤمن همواره غم خویش را برای خود نگه می‌دارد ولی در برخوردهای اجتماعی، دیگران را با گشاده‌رویی در شادی خود سهیم می‌نماید. این نه تنها گفتار اهل بیت علیهم السلام است بلکه در رفتار آن بزرگواران نیز به گونه روشن و عینی به چشم می‌خورد. بر خلاف آنچه در برخی اذهان جا افتاده است پیشوایان معصوم علیهم السلام، نه تنها اهل شاد کردن و مزاح پسندیده با دیگران بودند بلکه به دیگران نیز آن را توصیه می‌نمودند و

۱. محمد التمیمی الأمدی، غررالحکم و درر الکلم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴ ه. ش، حدیث ۴۴۶۰.

آنان بود.<sup>۱</sup>

در این راستا در بیان شوخیهای رسول خدا صلی الله علیه و آله با خانواده خود نوشته‌اند: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل علی علیه السلام نشسته بود و ظرف خرمایی جلوی آنان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله هر بار خرمایی برمی داشت و می خورد و هسته آن را پیش روی علی علیه السلام می نهاد. وقتی مقداری خرما خوردند و همه هسته‌ها جلوی امام علی علیه السلام جمع شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به شوخی به علی علیه السلام فرمود: «ای علی! تو چه قدر پرخور هستی؟!» و اشاره به هسته‌های انباشته شده جلوی او کرد. امام علی علیه السلام نیز شوخی ایشان را با شوخی پاسخ داد و فرمود: «پرخور کسی است که خرماها را با هسته بخورد» و اشاره به پیامبر صلی الله علیه و آله کرد که هیچ هسته خرمایی جلوی ایشان نبود.<sup>۴</sup>

همچنین ایشان در مزاح با اصحاب و یاران و نزدیکان خویش نیز

به خوبی مشخص است که امام با این سخن تلاش می نمود تا مزاح پسندیده را یکی از مصادیق و نشانه‌های خوش خلقی معرفی نموده و آن را سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوستیهای خود بیان نماید.

### ۲. ویژگی مؤمنان

از آنجا که مؤمن برای جامعه خود الگوی سجایای اخلاقی شناخته می شود، در زمینه مزاح با دیگران نیز الگوست و مزاحهای پسندیده یکی از ویژگیهای بارز او به شمار می رود. هم چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «المؤمن دَعِبٌ لِعَبٍّ وَ الْمُنَافِقُ قَطْبٌ غَضِبٌ؛ مؤمن، شوخ طبع و خوش بر خورد است و منافق، گرفته و خشم آلود می باشد».<sup>۲</sup> این ویژگی به اندازه‌ای بارز و نمایان است که در میان احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام یک ویژگی و خصلت عمومی برای مؤمنان معرفی شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «ما من مؤمن الا وفيه الدعابة؛ هیچ مؤمنی نیست که در او شوخی و مزاح [پسندیده] نباشد».<sup>۳</sup>

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۳، ح ۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۵.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۳.

۴. سید نعمت الله جزایری، زهر الربیع، تهران،

کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۳۷ ه. ش، ص ۳.

شناخته شده بودند و نمونه‌هایی از شوخ‌طبعی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یاران و نزدیکان وارد شده است که نگاهی به چند نمونه از آنها خالی از لطف نیست:

الف. اشک شوق: روزی پیرزنی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله - که زنی مؤمن و پاکدامن بود - برای عرض ارادت تصمیم گرفت نزد پیامبر رود. پیرزن لنگ‌لنگان نزد پیامبر آمد تا در مورد بهشت از او بپرسد. سلام کرد و در مورد بهشت از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «پیرزنان به بهشت نمی‌روند». پیرزن از این پاسخ یکه خورد و بسیار غمگین شد و برخاست و رفت. بلال حبشی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رفت و دید پیرزن با چشمان اشکبار از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله باز می‌گردد. از او پرسید: «ای مادر! چرا گریه می‌کنی؟» پاسخ داد: «زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده پیرزنها به بهشت نمی‌روند». بلال نیز از این سخن بسیار تعجب کرد. با پیرزن خداحافظی نمود و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و درستی خبر را دوباره از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«سیاه‌ها نیز به بهشت نمی‌روند». بلال نیز غم دلش را فرا گرفت و در گوشه‌ای نشست. اندکی گذشت و عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که پیرمردی سالخورده بود بلال را گریان دید. نزد بلال رفت و پرسید: «چرا گریه می‌کنی؟» بلال اشک از چشمانش پاک کرد و گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود سیاهان به بهشت نمی‌روند». عباس پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و جریان را باز گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس رو کرد و فرمود: «بدان که پیران نیز به بهشت نخواهند رفت». او نیز بسیار غمگین شد. اندکی گذشت. برای اینکه خبر شادمانی، بیشتر در دل آنان تأثیر گذارد، هر سه آنان را نزد خود فرا خواند و با تبسمی فرمود: «پروردگار، اهل بهشت را ابتدا به صورت جوانی آراسته در حالی که تاجی به سر دارد درمی‌آورد و سپس وارد بهشت می‌سازد؛ نه به صورت انسان پیر یا سیاه چرده». هر سه از این مزاح شاد شدند.<sup>۱</sup>

ب. ترس و خنده: روزی زنی از

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۸۴

نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ایشان آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند به گونه‌ای که او می‌شنید فرمود: «آیا این همان زنی نیست که در چشم شوهرش سفیدی است؟»

زن سراسیمه شد و گفت: «نه در چشم شوهر من سفیدی نیست!» سپس پریشان به سوی خانه دوید و آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود به شوهرش گفت. مرد منظور پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمید و به سخن زن خندید و چشمش را به همسر خود نشان داد و گفت: «مگر نمی‌بینی که سفیدی چشمانم بیشتر از سیاهی آن است.»<sup>۱</sup>

ج. دندان بهشتیان: پیرزنی که دندانهایش در اثر پیری ریخته بود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید فرمود: «پیرزن بی‌دندان وارد بهشت نمی‌شود». پیرزن بسیار ناراحت شد. پیامبر صلی الله علیه و آله که دید او بسیار ناراحت است پرسید: «چرا گریه می‌کنی؟» با بغض پاسخ داد: «ای رسول خدا! من دندان ندارم». پیامبر صلی الله علیه و آله نیز با خنده فرمود: «غمگین مباش! منظور من این بود که تو با این وضع وارد

بهشت نمی‌شوی».<sup>۲</sup>  
دیگر اهل بیت عصمت و طهارت نیز مزاحهایی با اطرافیان خاص خود می‌نمودند و موجبات شادی و سرور همدیگر را فراهم می‌آوردند و یا از شوخی طبعی یاران خود مسرور می‌شدند. نوشته‌اند مردی در مدینه دوست امام مجتبی علیه السلام بود و زبان گویایی در شوخی و مزاح با دیگران داشت. او بیشتر اوقات نزد امام مجتبی علیه السلام می‌رسید و با شوخیهای خود امام را می‌خنداند. مدتی امام او را ندید. روزی پس از مدتها نزد امام آمد. امام از او پرسید: «حالت چه طور است؟» او آهی کشید و گفت: «ای فرزند رسول خدا! حال من بر خلاف آن چیزی است که خودم و خدا و شیطان آن را دوست می‌داریم.» امام خندید و پرسید: «چه طور؟ توضیح بده!» مرد گفت: «خدا می‌خواهد من از او اطاعت کنم و معصیت‌کار نباشم، من چنین نیستم. شیطان دوست دارد من در برابر پروردگار خویش [همیشه]

۱. همان، ج ۱۶، ص ۱۹۴.

۲. همان، ص ۲۹۸.

می خواندند. دسته دیگری قرآن می خواندند. عده‌ای می‌گریستند و گروهی دیگر غسل شهادت می نمودند. امام حسین علیه السلام نیز در خیمه خود مشغول نماز بود.

در آن دل شب، از دسته‌ای که به نوبت برای غسل شهادت آماده می شدند صدای خنده شنیده می شد. «بریر» با «عبدالرحمن انصاری» در کنار خیمه ایستاده بودند. بریر کارهایی می کرد که سبب خنده دیگران می شد. عبدالرحمن از او پرسید: «ای بریر! آیا مزاح می کنی و می خندی؟ اکنون که وقت مزاح و شوخی نیست!» بریر با خنده پاسخ داد: «تمام خویشاوندانم می دانند که من اهل مزاح و خنده نیستم و حتی در جوانی نیز چنین نمی کردم، چه رسد به حال که پیر شده‌ام. اما بدان که این شوخی و خنده‌ای که از من می بینی به خاطر مژده بهشتی است که در پیش روی داریم. به خدا بین ما و بهشت فاصله‌ای نیست جز اینکه از سوی دشمن حمله‌ای شود و ما جان

سرکشی کنم و پا بر دستورات خدا بگذارم، اما من چنین نیستم. و خودم هم دوست دارم همیشه در دنیا باشم اما این چنین هم نخواهم بود و روزی از دنیا خواهم رفت. حال، شما بگویید حال من چگونه باید باشد». امام مجتبی علیه السلام از شوخی او خندید و شاد گردید.<sup>۱</sup>

### مزاح در شب شهادت

مؤمن به خاطر پشتوانه غنی ایمان خود از مرگ هراسی ندارد و مرگ بازیچه ایمان و عشق او به پروردگار خویش است و مرگ را به منزله پلی برای گذر از سرایی به سرای دیگر می‌داند. همین موضوع بود که سبب شد تا یاران امام حسین علیه السلام در شب عاشورا، آن‌گاه که دانستند فردا در رکاب امام برحق خود به شهادت می‌رسند به شور و شغفی وصف ناپذیر دست یابند. در شب عاشورا از مزه عاشقان از خیمه‌ها شنیده می شد. هر یک گوشه‌ای خلوت را یافته بودند و به راز و نیاز با معبود خویش مشغول بودند، چرا که فردا پیک شهادت سراغ یک یک آنها را می‌گرفت. دسته‌ای نماز

۱. همان، ج ۴۴، ص ۱۱۰.

یا هر سخن نادرست دیگری نیز بگویند. همچنین امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْمُدَاعِبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِلَا رَقَبٍ؛ به درستی که خداوند بلند مرتبه و سترگ کسی را که در جمعی بدون فحش و یا سخن نادرست شوخی می کند دوست می دارد.»<sup>۱</sup>

از این رو اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام برای یاد دادن و سفارش به شوخی و مزاحهای اسلامی به یاران و نزدیکان خود، توصیه های فراوانی در این زمینه به گونه رفتاری و گفتاری به آنان می نمودند. بر این مبنا، نوشته اند در بسین یاران امام رضا علیه السلام مرد شوخ طبعی بود که گاه دیگران را می خنداند. روزی با خود گفت بهتر است این مسئله را از امام رضا علیه السلام بپرسد تا ببیند آیا کارش درست است، یا نه؟ خدمت امام رضا علیه السلام رسید و از

خویش را در پی یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، حسین علیه السلام فدا کنیم و من چقدر منتظر این لحظه هستم»<sup>۱</sup>.

### ضرورت پرهیز از شوخیهای ناروا

اسلام برای مسلمانان در همه زمینه های اخلاقی ضوابط و مقررات خاصی را در نظر گرفته است و مسلمانان را به رعایت دقیق آن فرا می خواند.

اگر چه در سیره نورانی اهل بیت علیهم السلام مزاح و شوخی جریان داشته است اما این رفتار، ضابطه مند بوده است. آنان به مسلمانان نیز سفارش می نمودند که در این گونه رفتارها، مواظب باشند که از دایره حق و حقیقت بیرون نروند و یا سبب آزار و اذیت دیگران نشوند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنِّي أَمْزُحُّ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا؛ به درستی که من شوخی می کنم، اما هرگز جز حقیقت را نمی گویم.»<sup>۲</sup> بدین معنا که دروغ گویی به خاطر شوخی را جایز نمی دانم. هم چنان که دیده می شود برخی به خاطر شوخ طبعی حاضر هستند دروغ

۱. همان، ج ۴۵، ص ۱.

۲. ابن ابی الحدید المعزلی، شرح نهج البلاغه، قم، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۹۵۹ م، ج ۶، ص ۳۳۰.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۳.

ناپسند منع نموده‌اند. امام کاظم علیه السلام فرمودند: «إِبَاكَ وَ الْبِرَاحَ فَإِنَّهُ يُذْهِبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ؛ از مزاح دوری کن پس به درستی که آن، نور ایمان تو را از بین می‌برد.»<sup>۲</sup>

در این زمینه نوشته‌اند: در دوران امام سجاد علیه السلام مردی اهل مدینه بود که بسیار شوخی می‌کرد. به گونه‌ای که شوخیهای زیاد از حد او سبب رنجش و آزار دیگران می‌شد. و در شوخی با دیگران رعایت احترام و وقار کسی را هم نمی‌نمود و گاه سخنان بیهوده نیز می‌گفت. خود اقرار می‌کرد: «من تا کنون توانسته‌ام همگان را بخندانم اما نمی‌توانم علی بن حسین علیه السلام را به خنده آورم». روزی تصمیم گرفت با امام سجاد علیه السلام شوخی نماید. دید امام به همراه دو غلامش در حال عبور کردن از کوچه هستند، آرام از پشت به امام نزدیک شد و جستی زد و عبای امام را از دوشش برداشت و فرار کرد. امام به شوخی زشت او اهمیت نداد. غلامان امام دنبالش دویدند و عبا را از دست او

امام پرسید: «گاه پیش می‌آید که جمعی در جایی نشسته‌اند و با هم شوخی می‌نمایند و می‌خندند. آیا بر مردی که در میان آنان نشسته است رواست که در شوخی و خنده آنان شرکت نماید یا خیر؟» امام لبخندی زد و فرمود: «اشکالی ندارد به شرطی که گناه نباشد». مرد دانست که منظور امام فحش و شوخیهای زشت است.

امام برای اینکه او منظورش را بهتر بفهمد داستانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرد و فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این گونه بود. گاه عربی بیابان نشین نزد ایشان می‌آمد و هدیه‌ای برایشان می‌آورد و وقتی هدیه را می‌داد به شوخی به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: پولش را بده! رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می‌خندید و از مزاح او شادمان می‌شد. و گاه که او را اندوهگین می‌دیدند می‌فرمود: کجاست آن عرب بذله‌گوی بیابان‌گرد؟ کاش اکنون نزد ما بود و شوخی می‌کرد.»<sup>۱</sup>

اما همان‌گونه که گفته شد دسته‌ای از روایات نیز به نکوهش مزاح پرداخته‌اند و مؤمنان را از مزاحهای

۱. همان، ج ۲، ص ۶۶۳، ح ۱.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۹۴.



یکی دیگر از اصحاب کفشهای او را برای شوخی برداشت و پنهان کرد. مرد اندکی به دنبال کفشهای خود گشت اما آن را نیافت. برگشت و پرسید: «کفشهای مرا ندیدید؟» گفتند: «نه! ندیدیم». در این لحظه مردی که کفشها را مخفی کرده بود گفت: «بیا! این کفشهایت» و اصحاب خندیدند. در این لحظه رسول خدا صلی الله علیه و آله چهره در هم کشید و فرمود: «[خیال می کنید] مؤمن چگونه برتری می یابد؟» کنایه از اینکه مؤمن باید همواره مواظب اعمال خود باشد. مرد شوخی کننده خجالت زده شد و عرض کرد: «ای رسول خدا! من فقط خواستم با او شوخی کنم [نه اینکه او را ناراحت نمایم]». اما پیامبر پاسخش را نگفت و فقط دو یا سه مرتبه جمله پیشین خود را تکرار کرد.<sup>۴</sup>

گرفتند و آوردند و بردوش امام انداختند. امام پرسید: «آن مرد که بود؟» پاسخ دادند: «دلقکی که مردم را با کارهای خسود و شوخیهایش می خنداند». امام فرمود: «به او بگویند خداوند را روزی است که در آن بیهوده گران به زیان خود پی می برند».<sup>۱</sup>

در مورد شوخی بسیار نیز نهی فراوانی در روایات وجود دارد. چرا که شوخی اگر از حد خود بگذرد - هر چند پسندیده باشد - آثار منفی فراوانی به همراه دارد. از جمله آنان از بین رفتن هیبت آدمی است. هم چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرماید: «كثرة المزاح تُسقط الهيئة؛ شوخی زیاد شکوه آدمی را می زداید».<sup>۲</sup> همچنین سبب کینه دیگران می گردد. امام علی علیه السلام فرمود: «كثرة المزاح يذهب البهاء ويوجب السخاء؛ شوخی فراوان سبب رفتن آبرو و کینه توزی می گردد».<sup>۳</sup>

نوشته اند روزی یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که در جمع یاران در محضر ایشان نشسته بود، از جایش برخاست و خداحافظی کرد که برود.

۱. همان، ج ۴۶، ص ۶۸.

۲. غرر الحکم، حدیث ۷۱۰۱.

۳. همان، ۷۱۲۶.

۴. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، قم، مکتبة الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ. ق، ج ۹، ص ۱۲۳.